

خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۷ گنج حضور، بخش دوم

سَر ببخشد، شکر خواهد سجده‌ای
پا ببخشد، شکر خواهد قَعده‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۳)

خداوند به انسان سَر، یعنی عقل خود را می‌دهد و درمقابل آن سجده، تسلیم کردن سَرِ من‌ذهنی، شکر و فضاگشایی را می‌خواهد.
پا می‌بخشد، اجازه می‌دهد که انسان روی پای او بایستد و به او زنده شود، درعوض آن قعود یعنی نشستن و کنار گذاشتن پای من‌ذهنی را می‌خواهد.

از پای تا سَرَت همه نور خدا شود
در راهِ ذوالْجَلالِ چو بی پای و سَر شوی

(حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۴۸۷)

اگر در راه زنده‌شدن به خدا در اطراف اتفاق این لحظه فضاگشایی کنی پا و سَر من‌ذهنی‌ات، همانیدگی‌های مرکز را شناسایی کرده بیندازی، از پای تا سَرَت، همه وجودت، از نور خدا پر می‌شود یعنی به خدا زنده می‌شوی.

صورت‌بخش جهان ساده و بی‌صورت است

آن سَر و پای همه بی‌سروپا می‌رود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۹۸)

خداوندی که به جهان صورت می‌بخشد، نقش‌ها را می‌آفریند، همه‌چیز انسان‌ها را در این لحظه نوبه‌نو می‌سازد، خود که سر و پای همه است بی‌صورت بوده، فرم ندارد. ما نیز باید سروپای من‌ذهنی را کنار گذاشته بی‌صورت و بی‌نقش شویم، مرکز را عدم کنیم تا به خدا تبدیل شویم.

یک زمانی هرکسی آورد رُو

سویِ وِرِدِ خویش، از حق، فضلِ جُو

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۸)

هریک از آنان به خواندن ورد و دعا‌های خاص خود سرگرم شد و به هنگام نیایش فضل، دانش، کرم، بخشش و عطایی از خداوند درخواست کرد.

مؤمن و ترسا، جهود و گبر و مُغ
جمله را رُو سوی آن سلطان اُلغ

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۱۹)

*گبر: همان کافر است.

*مُغ: آتشپرست؛ پیرو آیین زرتشت؛ موبد زرتشتی. در مثنوی «مُغ» و «گبر» غالباً به معنی کافر به کار آمده است.
*اُلغ: بزرگ.

مسلمان، مسیحی، یهودی و آتشپرست همگی رو به سوی درگاه آن سلطان بزرگ، خدا دارند، یعنی هر کس با آیین و مذهب خاص خود حضرت حق را پرستش می‌کند.

بلکه سنگ و خاک و کوه و آب را
هست واگشتِ نهانی با خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۲۰)

نه تنها انسان‌ها خدا را می‌پرستند بلکه سنگ، خاک، کوه، آب و هر چیزی که در جهان است نیز به‌طور نهان توجه به حضرت حق دارند. مسیر تکاملی جهان به این ترتیب است که صرف‌نظر از باورهای سطحی و دینی همه انسان‌ها به سوی خدا برمی‌گردند، به او روی می‌آورند و می‌خواهند به او زنده شوند.

مَر جمادی را کُند فضلش خبیر
عاقلان را کرده قَهْر او ضَریر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۳)

*قَهْر: نیرو و قدرت و غلبه.

*ضَریر: کور.

جمادات، حیوانات و نباتات می‌دانند که چگونه خدا را ستایش کنند، بخشش الهی آن‌ها را آگاه کرده است، ولی قهر و قدرت الهی من‌های ذهنی را کور کرده؛ چراکه همانیده شده‌اند و مدام به خود و دیگران ضرر زده، درد ایجاد می‌کنند.

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.»

«هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می‌کنند [همه موجودات به غیر از من ذهنی طبق فرمان خدا هستند] و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیح‌شان را نمی‌فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است.»

(قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴۴)

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إلهٌ گفت

گوهر احمد، رسول الله سُفت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵۹)

*گوهر سُفتن: سوراخ کردن گوهر، سخنان نغز گفتن.

ابوجهل مقداری سنگریزه در مشت داشت، می‌خواست حضرت رسول را امتحان کند، گفت: اگر گفتمی چه چیزی در دستم دارم؟ اگر بگویی من متوجه می‌شوم که می‌دانی. حضرت رسول گفتند: بگویم چه هستند یا بگویم اقرار به وجود خدای یکتا کنند، گفت: دومی بهتر است؛ بنابراین آن سنگریزه‌ها در مشت ابوجهل کلمه «لااله الاالله» را گفتند و گوهر تابناک رسول خدا را بیان کردند [هر انسانی باید در این لحظه بگوید غیر از خداوند هیچ خدای دیگری نیست؛ بنابراین همانیدگی‌ها خدای من نیستند و من آن‌ها را نمی‌پرستم، من مانند حضرت رسول اقرار می‌کنم که از جنس خدا هستم؛ پس بت‌ها، همانیدگی‌های آفل را انکار کرده، فضا را باز می‌کنم تا به خدا زنده شوم.]

لیک بُد مقصودش از بانگِ رَباب

هم‌چو مشتاقان خیالِ آن خطاب

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۳۱)

*رَباب: از آلات موسیقی شبیه تار.

هر نغمه دلنواز که نواخته می‌شود به این علت جذاب است که از موسیقی فضای یکتایی خداوند که همه چیز را اداره می‌کند تأثیر گرفته است و هر انسانی منظورش از گوش دادن به بانگ موسیقی این است که مشتاق شود در اطراف اتفاق این لحظه که به وسیله قضا و کن‌فکان الهی به وجود می‌آید، فضا را باز کند تا از طریق فضای گشوده‌شده موسیقی، آهنگ و پیغام آن اتفاق را بشنود.

نالهُ سُرنا و تهدید دُهل

چیزکی ماند بدانِ ناقور کُلّ

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۳۲)

*سرنا: سازی است بادی که همراه دُهل می‌زنند.

*دُهل: طبل.

*ناقور کُلّ: همان صور اسرافیل است.

نالهُ ملایم سُرنا و بانگِ بلند طبل، اندکی به صور اسرافیل شبیه است. صدای موسیقی این جهانی اندکی شبیه موسیقی کُلّ است که زندگی ما را اداره می‌کند و هر لحظه با قانون قضا و کن‌فکان با به وجود آوردن اتفاقات از ما می‌خواهد که با فضاگشایی و بله گفتن به اتفاق این لحظه، اقرار کنیم که از جنس خدا هستیم.

پس حکیمان گفته‌اند: این لحن‌ها
از دوارِ چرخ بگرفتیم ما

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۳۳)

به همین علت موسیقی‌دانان و دانشمندانی مثل فیثاغورث یا حکیمان و عارفانی مثل مولانا گفته‌اند: نظم موسیقی و آهنگ‌هایی که ساختیم را با خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها و باز کردن فضای درون از گردش فلک یعنی فضای گشوده‌شده گرفته‌ایم.

بانگِ گردش‌هایِ چرخ است این‌که خلق
می‌سرایندش به طنبور و به حلق

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۳۴)

*طنبور: از آلات موسیقی شبیه سه‌تار.

این نغمه‌هایی که مردم با طنبور و حلق خود می‌سرایند و می‌خوانند، کمی به شیپور اسرافیل که در این لحظه به صورت قضا و کن‌فکان و برای زنده کردن ما از ذهن زده می‌شود شبیه است.

لطف شه جان را جنایت جو کند
زانکه شه هر زشت را نیکو کند

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶)

لطف و مهربانی شاه، خدا، جان و روان انسان من‌ذهنی که فکر می‌کند باورپرستی، خشم و ترس ذهنی‌اش خداگونه است را به سوی همانیدگی بیش‌تر می‌کشد؛ زیرا که شاه، خدا، هر زشت را نیکو می‌کند، هر گناهی را می‌بخشد و از گناهکار فردی نیکوکار می‌سازد. او بسیار انعطاف‌پذیر است و به انسان در سنین جوانی فرصت می‌دهد تا به خودش بیاید، کارهایش در من‌ذهنی را خداگونه نشمارد و مرکز را عدم کند.

رو، مکن زشتی، که نیکی‌های ما
زشت آمد پیش آن زیبای ما

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷)

برو درست تأمل کن و براساس من‌ذهنی فکر و عمل نکرده، کار زشت مکن که نیکی‌ها و کارهای من‌ذهنی ما، در حضور آن محبوب زیبای ما، خدا، زشت نشان داده می‌شود و فقط فکر و عملی که از مرکز عدم آمده، خرد و برکت زندگی به آن می‌ریزد، بوی خدا را می‌دهد و زیباست.

خدمتِ خود را سزا پنداشتی
تو لَوایِ جُرمِ از آن افراشتی

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸)

تو از آن رو پرچم گناه را برافراشتی، براساس من‌ذهنی فکر و عمل کردی که طاعت و خدمتِ خود با من‌ذهنی را شایسته قبول خدا پنداشتی.

چون تو را ذکر و دعا دستور شد
ز آن دعا کردن دلت مغرور شد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹)

از آن رو که دستور ذکر و دعا از طرف خداوند رسیده و تو متوجه شدی که باید ذکر بگویی و دعا کنی، به این کار عادت کردی و مرتب الفاظی را به عنوان ذکر با من‌ذهنی‌ات بدون هیچ حضوری تکرار می‌کنی؛ پس بر اثر دعا و ذکر غلط دلت مغرور شده‌است.

هم‌سُخن دیدی تو خود را با خدا
ای بسا کو زین گُمان افتد جدا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۰)

بنابراین تو خود را با خدا هم‌سخن دیدی؛ بسیاری کسان‌ی که بر اثر این گُمان از درگاه خدا جدا می‌شوند، آن‌ها هیچ‌گونه وصل و لقایی ندیدند ولی حرف‌های خود را حرف خدا می‌دانند و فکر می‌کنند به او وصل هستند.

گرچه با تو شه نشیند بر زمین
خویشتن بشناس و، نیکوتر نشین

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۱)

هرچند که اگر مرکز را عدم کنی شاه، خدا، به زمین، فرم تو می‌آید، با تو می‌نشیند، می‌خواهد در تو به خود زنده شود؛ درست است که کرمانا و کوثر وجود دارد و خدا تو را به عنوان انسان گرامی داشته و عملاً در انسان‌هایی مثل مولانا به خود زنده شده است، ولی تو حد خود را بشناس، نیکوتر و مؤدب‌تر بنشین، یعنی ذکر و دعای من‌ذهنی خود را ذکر و دعای خداوند مپندار.

نازنینی تو، ولی در حدّ خویش

الله‌الله پا منہ از حدّ، بیش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۵)

ای انسان، درست است که خدا در تو به بی‌نهایت خود زنده می‌شود و تو عزیز و نازنین هستی ولی به اندازه‌ای که فضا را می‌گشایی، پس تو را به خدا، تو را به خدا، پاید را با مقاومت، قضاوت و گذاشتن همانیدگی‌ها در مرکزت از حدّ و حدود خود فراتر مگذار. اگر در اطراف اتفاق این لحظه فضا را ببندی، مقاومت کنی پا را از حدود خود فراتر می‌گذاری، باید فضا را باز کنی.

گر زنی بر نازنین‌تر از خودت

در تگِ هفتم‌زمین، زیر آردت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۶)

*تگ: ته: پایین‌ترین نقطه

ای انسان، اگر در این لحظه با نازنین‌تر از خود که خداست مقابله کنی یعنی به‌عنوان من‌ذهنی درمقابل او که بی‌نهایت عقل و قدرت تمییز است مقاومت و ستیزه کنی؛ در این صورت زیر هفتم‌زمین یعنی لایه‌های بسیار همانیدگی پنهان می‌شوی [هر ستیزه و مقاومتی تبدیل به یک لایه شده و هشپاری ما در زیر آن پنهان می‌شود].

صورتی از صورتی دیگر، کمال

گر بجوید، باشد آن عینِ ضلال

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۴۶)

اگر انسان من‌ذهنی از انسان من‌ذهنی دیگر درخواست کمال کند یعنی از او بخواهد که من‌ذهنی او را کوچک کرده، فضای درونش را باز و به خدا تبدیل کند، این کار گمراهی محض است.

پس چه عرضه می‌کنی ای بی‌گهر

احتیاج خود به محتاجی دگر؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۴۷)

پس ای بی‌اصل و ریشه، ای بی‌هنر که هنوز فضای درون را باز نکرده و این گوهر را در درون پیدا نکرده‌ای، چرا نیاز خود را که زنده‌شدن به زندگی‌ست، به نیازمندی دیگر که او هم من‌ذهنی دارد و محتاج زنده‌شدن به زندگی‌ست عرضه می‌داری؟

چون صُور بندهست، بر یزدان مگو

ظن مَبَر صورت، به تشبیهش مجو

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۴۸)

چون صورت‌ها، هرچیزی که تصور می‌کنی همگی بندهٔ خداوند هستند؛ پس هیچ صورتی را خدا مدان. گمان مدار که خداوند دارای صورت و جسم است، او را به تصویر و تشبیه جست‌وجو مکن بلکه فضاگشایی کرده واقعاً تسلیم شو تا بین تو و خدا چیزی نماند و با او یکی شوی.

در تَضَرع جوی و در اِفنایِ خویش

کز تفکر جز صُور نآید به پیش

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۴۹)

*تضرع: زاری کردن.

حال که نمی‌توان خداوند را از طریق تصویر و تشبیه یافت؛ پس باید او را در گریه و زاری، صبر و درد هشیاران، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، کوچک کردن و فنا ساختن وجود موهومی من‌ذهنی، اقرار به ندانستن و تسلیم جست‌وجو کنی؛ زیرا از فکر کردن با من‌ذهنی چیزی جز صورت‌های توهمی پدید نمی‌آید و انسان از طریق فکرهای توهمی من‌ذهنی نمی‌تواند به وصال خداوند برسد.

ور ز غیر صورتت نبود فِره

صورتی کآن بی تو زاید در تو، به

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۰)

اگر تو به جز صورت چیز دیگری را نمی‌شناسی، فضا را باز نکرده و مرکز عدم را شناسایی نکرده‌ای، صورتی را انتخاب کن که از من‌ذهنی تو پدید نیامده باشد؛ زیرا آن صورتی که بدون دخالت من‌ذهنی پدید آید برای تو بهتر است.

صورتِ شهری که آن جا می‌روی

ذوقِ بی‌صورت کشیدت، ای رَوی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۱)

*رَوی: خردمند.

ای خردمند که راه حقیقت را می‌روی، وقتی از شهری (من‌ذهنی) به شهر دیگر (فضای یکتایی) می‌روی، ذوقی که صورت و فرم ندارد (فضاگشایی و قضاوت و مقاومت صفر) تو را بدان دیار کشانده است.

پس به معنی می‌روی تا لامکان
که خوشی، غیر مکان است و زمان
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۲)

پس تو ظاهراً با من‌ذهنی و هشیاری جسمی به آن شهر (عالم لامکان، جایی که هیچ همانیدگی نباشد) می‌روی، ولی باطناً با ذوق، فضاگشایی و مرکز عدم سوار بر هشیاری حضور می‌روی، من‌ذهنی‌ات کوچک شده به خدا تبدیل می‌شوی؛ زیرا که خوشی و ذوقی که انسان را به فضای یکتایی می‌برد از جنس زمان و مکان، من‌ذهنی و هشیاری جسمی نیست.

صورتِ یاری که سویِ او شوی
از برای مونس‌اش می‌روی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۳)

مثلاً وقتی ظاهراً نزد دوستی می‌روی، این رفتن تو به جهت مونس‌ی، همدمی و آنسی است که با او داری.

پس به معنی سویِ بی‌صورت شدی
گرچه زآن مقصود غافل آمدی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۴)

بنابراین تو به‌عنوان هشیاری از من‌ذهنی به‌وسیلهٔ ذوقی که صورت ندارد و ذهن نمی‌تواند آن را ببیند، به سوی عالم بی‌صورت و عالم معنا یعنی خدا رفته‌ای، هرچند که نسبت بدان عالم آگاهی نداشته‌ای.

پس حقیقت، حق بُودِ معبودِ کُل
کز پی ذوق است سیرانِ سُبُل
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۵)

*سیرانِ سُبُل: پیمودنِ راه‌ها.

بنابراین حقیقت، خداوند است که معبود کل خلاق است، چه از او باخبر باشند و چه باخبر نباشند؛ زیرا پیمودن راه‌ها و سلوک در مذاهب و طریق مختلف برای ذوق و لذتی است که پیروان ادیان از دین خود می‌برند.

لیک بعضی رو سوی دُم کرده‌اند
گرچه سر اصل است، سر گم کرده‌اند

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۶)

اما بعضی از مردم به جای آن که به سر، عقل و خرد زندگی و فضای گشوده شده توجه کنند به دُم، من‌ذهنی توجه کرده و آن را معبود خود می‌کنند. با آن که سر، فضای گشوده شده اصل است آن را گم کرده‌اند (یعنی خود را در من‌ذهنی مشغول ساخته‌اند)

لیک آن سر، پیش این ضالان گم
می‌دهد دادِ سری از راه دُم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۷)

*ضال: گمراه.

اما آن سر، خداوند، عطایی که لایق شأنِ معبودیت خود است را از طریق دُم، من‌ذهنی به آن گمراهان که در ذهنشان گم شده‌اند می‌دهد، یعنی خداوند اجازه می‌دهد که انسان در سنین جوانی مدتی در من‌ذهنی بماند و پس از آن از طریق دُم، (من‌ذهنی) با به وجود آوردن اتفاقات خوب یا بد آنها را هدایت می‌کند؛ قضای الهی هم لطف دارد و هم گاهی مسائلی برای انسان به وجود می‌آورد که نتیجه آن درد، غم، گرفتاری، دل‌گرفتگی و بی‌حوصلگی است تا به وسیله آن دردها انسان از خواب ذهن بیدار شود.

با تشکر:

سمیه

کارگروه
خلاصه نویسی
برنامه های گنج حضور

منابع: برنامه ۸۷۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان